

در گفت و گو با دکتر میترا دانشور

مؤلف کتاب تفکر و سبک زندگی مطرح شد:

سمانه آزاد

پرورش دانش آموز پرسشگر با تفکر و انتخاب‌کننده سبک زندگی براساس تفکر

دانش‌آموزان پایه اول متوسطه اول امسال درس جدیدی را با عنوان «تفکر و سبک زندگی» تجربه می‌کنند؛ درسی که قرار است براساس آن چگونه فکر کردن، چگونه دنبال پاسخ پرسش‌ها رفتن و اساساً پرسشگری و روش‌های پژوهش را بیاموزند. علاوه بر این، با آداب و سبک‌های زندگی بر مبنای ارزش‌های ملی و دینی نیز آشنا می‌شوند. اما پیش از آشنایی با اهداف درس باید به این پرسش پاسخ داد که چرا «تفکر» به عنوان یک درس وارد نظام آموزشی شده است؟ قرار است در ساعت این درس دانش‌آموزان چه چیزی یاد بگیرند؟ و آیا ساعت اختصاص داده شده به این درس کافی است؟

برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها به سراغ خانم دکتر میترا دانشور، یکی از مؤلفان کتاب تفکر و سبک زندگی رفته‌ایم. وی معتقد است، تفکر تنها حوزه یادگیری است که اگر محقق شود، می‌توان مطمئن بود که یادگیری در سایر حوزه‌ها نیز اتفاق خواهد افتاد.

حوزه‌های یادگیری، حوزه‌های وسیع دانش هستند. مثلاً ریاضیات یک حوزه وسیع دانش محسوب می‌شود که پیشرفت‌های زیادی داشته است. ما نمی‌توانیم طی ۱۲ سال تحصیلی هر آنچه را که در این حوزه وجود دارد آموزش دهیم. بلکه از این حوزه آنچه را که بتواند ما را به اهدافمان برساند انتخاب می‌کنیم. به طور خلاصه، حوزه یادگیری را به این معنا به کار می‌بریم: «حوزه‌ای وسیع از یک دانش با موضوعات بسیار، که می‌توانیم از میان آن‌ها برای یادگیری دانش آموز، به منظور رسیدن به اهداف برنامه، انتخابی انجام دهیم».

تکرار می‌کنم که حوزه‌های یادگیری معادل عنوان‌های درسی نیستند چون در دنیای خارج از حیطه آموزش این حوزه‌ها به صورت تخصصی وجود دارند و هر روز هم به موضوعات آن‌ها افزوده می‌شود. در حیطه آموزش و لااقل در ۹ سال اول، ما با این حیطه‌ها به صورت تخصصی برخورد نمی‌کنیم. فقط در سه سال آخر است که رویکرد ما نیمه تخصصی می‌شود. لذا ما با علم به حوزه‌های یادگیری خارج از حوزه آموزش و پرورش دست به انتخاب می‌زنیم. در این انتخاب ممکن است محتوای یکی از حوزه‌ها را با محتوای حوزه دیگر تلفیق کنیم و گاهی هم آن‌ها را به صورت مجزا آموزش دهیم. لذا عنوان‌های درس‌ها متفاوت خواهند شد. به همین دلیل، کتابی

معمولاً اهداف مقاصد و غایاتی هستند که «به کجا رسیدن» را مشخص می‌کنند، اما برای چگونگی به مقصد رسیدن باید راه‌های گوناگونی را انتخاب کنیم. به این منظور، به بسترهایی نیاز داریم تا به اهدافمان برسیم. حوزه‌های یادگیری همین بسترها هستند و تعریفی که معمولاً از آن‌ها ارائه می‌شود، «حوزه‌های وسیع دانش» است که ممکن است موضوعات درسی را پوشش دهند و ما می‌توانیم از میانشان انتخاب کنیم.

پس عنوان «حوزه یادگیری» بدان معناست که می‌خواهیم در این حوزه برای دانش‌آموز یادگیری اتفاق بیفتد. این یادگیری کمک می‌کند تا دانش‌آموز به اهدافی که می‌خواهیم برسد. اما حوزه یادگیری معادل عنوان درسی نیست، چون

شما در برنامه درسی ملی مسئولیت حوزه‌های یادگیری را برعهده داشتید که در ادبیات برنامه درسی موضوع جدیدی است. بسیاری گمان می‌کنند که به ازای هر حوزه یادگیری باید کتابی هم تولید شود. در واقع، حوزه‌های یادگیری با موضوعات یادگیری یکی انگاشته می‌شوند. بنابراین، بهتر است ابتدا پیروسیم منظور از حوزه‌های یادگیری چیست و چرا باید این حوزه‌ها وجود داشته باشند؟

فکر می‌کنم بهتر است پیش از تعریف حوزه‌های یادگیری، در مورد ضرورت وجود حوزه یادگیری توضیح دهیم. ما اهدافی داریم که جهت ما را تعیین می‌کنند و برای تحقق آن‌ها ناگزیریم محتوایی انتخاب کنیم.





راهنمای برنامه موضوعی تولید می‌شود، نوعی ناهماهنگی بین کتاب‌های درس‌های گوناگون به وجود می‌آید. پس باید سطحی بالاتر را مدنظر قرار می‌دادیم. برنامه درسی را ملی می‌کردیم تا راهنمای حوزه‌های یادگیری براساس آن تولید شود.

ما حرفه‌وفن داشتیم، ولی امروز بیشتر به فناوری نیازمندیم. لذا اکنون حوزه کاروفناوری را پیش‌بینی کرده‌ایم که هم حوزه کار (حرفه) و هم حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات را پوشش دهد. ما حوزه‌های با عنوان علوم تجربی را هم در گذشته داشته‌ایم، اما امروزه فناوری‌های نانو و بیو بیش از سایر حوزه‌ها در علوم تجربی مطرح است. بنابراین، باید متناسب با این تغییرات، در حوزه‌هایی که قبلاً هم داشته‌ایم، تغییراتی ایجاد کنیم.

ما هیچ‌وقت برای حوزه آداب و مهارت‌های زندگی برنامه نوشته شده نداشتیم. بیشتر منابع این حوزه هم ترجمه‌ای بوده‌اند. ممکن است یک مجموعه از مهارت‌های زندگی با دیگر کشورها مشترک باشد، اما مهارت‌هایی خاص هر کشور نیز وجود دارند. آداب، مشخصاً به فرهنگ هر کشور وابسته است، لذا وقتی حوزه آداب و مهارت‌های زندگی را پیش‌بینی می‌کنیم، یعنی باید برنامه‌ای بومی را با نگاه بومی تولید کنیم. این بدان معنا نیست که از مطالعات جهانی استفاده نشود. از مطالعات و

آداب و مهارت‌های زندگی مطرح بوده، به گونه‌ای که می‌توان گفت معلمان ادبیات ما آداب هم می‌آموختند.

حرف شما درست است، ولی همه‌اش نه. درست است چون ماهیت زبان و ادبیات فارسی به گونه‌ای است که می‌تواند هم تفکر منطقی و خلاق و هم تفکر انتقادی را پرورش دهد. در درس‌های گوناگون می‌توان آداب و مهارت‌های زندگی را پی‌گیری کرد، اما بر این‌ها برنامه‌ای حاکم است. در گذشته، همان‌طور که شما گفتید، در ادبیات فارسی بخش‌هایی با این عنوان بود، اما بر چه اساسی این انتخاب صورت می‌گرفته است؟ براساس ذوق و سلیقه مؤلف یا براساس برنامه؟

امروزه در دنیای برنامه‌ریزی ایران، دوره‌ای را که مطالب براساس ذوق و سلیقه مؤلف تدوین می‌شد طی کرده‌ایم. زمانی در ایران راهنمای برنامه‌ای نداشتیم، بلکه یک برنامه کلی وجود داشت که مؤلفان خودشان باید آن را تفسیر و به کتاب تبدیل می‌کردند. پس ما در آن دوره فقط تألیف کتاب داشتیم. اگر برنامه‌ای در ذهن مؤلف بود، آن چیزی بود که خودش برنامه‌ریزی می‌کرد. سپس در دوره بعد، برای کتاب‌ها راهنمای برنامه درسی تولید کردیم. درواقع، برنامه‌ریزی در نظام آموزش و پرورش ایران مسیر بلوغ را طی کرده است.

پس از آن به مرحله‌ای رسیدیم که متوجه شدیم وقتی برای یک کتاب

مانند تفکر و سبک زندگی که برای پایه اول متوسطه پیش‌بینی شده، محتوایش را از دو حوزه گرفته است: حوزه «تفکر و حکمت»، و حوزه «آداب و مهارت‌های زندگی و بنیان خانواده». محتوا از این دو حوزه انتخاب، اما به صورت تلفیقی سازمان‌دهی شده است.

مثلاً در دوره ابتدایی که سعی می‌کنیم عنوان‌های درسی کمتری داشته باشیم، محتوای یک حوزه با محتوای حوزه دیگر تلفیق می‌شود و یک عنوان درسی را تشکیل می‌دهد. برای مثال، در پایه اول ابتدایی معمولاً کتاب دینی یا مطالعات اجتماعی نداریم، اما اهداف دینی و اجتماعی داریم. درواقع، هنگام سازمان‌دهی محتوا، اهداف این درس‌ها را از طریق درس‌های دیگر به‌خصوص زبان و ادبیات فارسی دنبال می‌کنیم.

این جریان از سلسله مراتب برنامه‌ریزی است. ما پیش از این هم حوزه یادگیری داشتیم، اما تحت این عنوان و با این نگاه تعریفشان نکرده بودیم. در حال حاضر هم تا حدودی عنوانشان تغییر کرده است که البته پیش از این‌ها باید نگاه حاکم بر انتخاب و سازمان‌دهی محتوا تغییر پیدا کند.

اشاره کردید که پیش از این هم حوزه‌های یادگیری را در برنامه درسی داشته‌ایم، اما موضوعی مانند تفکر در برنامه‌ها و درس‌های ما نبوده است. گرچه موضوع تلفیقی بوده، مثلاً در ادبیات فارسی کهن مسائلی مانند





یک آزمایش فیزیک آغاز می‌شود. یعنی با آزمایش تعادل، بحث تعادل در هستی را مطرح می‌کنیم. موضوع با مثال‌های فیزیکی توسط دانش‌آموزان شروع و به مثال‌های اجتماعی کشیده می‌شود. با مثال‌های تعادل در نهادهای اجتماعی شروع می‌کنیم و فراتر از آن به مثال‌های تعادل در هستی می‌رسیم. به‌خصوص در دوره ابتدایی به همکارانمان نشان دادیم که می‌توانند در ساعت‌های درس‌های گوناگون هم به این طریق عمل کنند. انتخاب و سازمان‌دهی محتوای سایر حوزه‌های یادگیری هم باید به این طریق باشد. یعنی مثلاً در ساعت علوم ما فقط مفاهیم یا روش‌های علوم تجربی را آموزش ندهیم. در کتاب علوم هم می‌توان این کار را دنبال کرد، به شرطی که برنامه‌ریز و مؤلف چنین دیدگاهی را داشته باشند که ما می‌توانیم با بحث منظومه شمسی فلسفه ناظم و منظوم را دنبال کنیم یا با بحث مواد بحث علت و معلول را دنبال و از تمام ظرفیت موضوع استفاده کنیم. دبیران دوره متوسطه نیز می‌توانند این گونه عمل کنند.

در گذشته این اتفاق نمی‌افتاده و هنوز هم به دو دلیل نیفتاده است. نخست اینکه دیدگاه برنامه‌ریزی حاکم بر برنامه‌های

موضوعی خاص (مثل ریاضی، علوم تجربی و...) تفکر می‌کند، فارغ از اینکه موضوع چیست، درباره موضوعات و فرایند زندگی فکر می‌کند.

چرا قبلاً به این موضوع فکر نکرده بودیم؟

نمی‌توان گفت قبلاً در این باره فکر نشده بوده است، چون وقتی برنامه‌های قبلی را ملاحظه می‌کنیم، می‌بینیم که بحث تفکر در آن وجود دارد، اما به این شکل نه. حالا که شکل‌های قبلی ما را به آنجا که می‌خواستیم نرسانده‌اند، باید شکل جدیدی را تجربه کنیم. وقتی می‌گوییم شکل جدید، منظور در دنیای آموزش است. چرا که ما سابقه هزارساله آموزش فلسفه و فلسفیدن داریم. اما از وقتی آموزش و پرورش رسمی و الگوبرداری از کشورهای دیگر شروع شده است، ما داشته‌های خود را کنار گذاشته‌ایم و سراغ دیدگاه موضوع محور برنامه‌ریزی رفته‌ایم. این دیدگاه هم عنوان‌های خاصی دارد که به این نوع مباحث نمی‌پرداخته است. حالا می‌بینیم که این دیدگاه جواب نداده است. ضمن اینکه اکنون در آموزش و پرورش کشورهای دیگر هم که به اندازه کشور ما سابقه فلسفه ندارند، بحث تفکر مطرح است. خیلی از کشورها به صورت تلفیقی یا مستقل به این موضوع می‌پردازند. حداقل اکنون دیگر این نیاز حس می‌شود که باید برنامه‌ای برای پرورش تفکر وجود داشته باشد.

در این درس چه کاری انجام می‌شود؟ آیا تفکر و حکمت به عنوان پس‌زمینه همه حوزه‌ها و محتواها وجود خواهد داشت؟

ما در این درس موضوعات را از حوزه‌های گوناگون علوم تجربی، اجتماعی، دینی و... انتخاب می‌کنیم و آن‌ها را دستاویزی برای تفکر فلسفی قرار می‌دهیم. مثلاً در تفکر و سبک زندگی پایه هفتم فعالیت‌هایی هست که با

مشترکات استفاده می‌کنیم، اما مهارت‌هایی خاص کشور ایران است. بنابراین، این حوزه هم برنامه خود را می‌خواهد. یعنی هم خود برنامه و هم دیدگاه برنامه‌ریزی حاکم بر آن باید به‌روز شود.

ضمن اینکه فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی هم تدوین شده و برنامه درسی ملی متأثر از آن نوشته شده است. وقتی فلسفه تغییر می‌کند، طبیعتاً روی همه مؤلفه‌های برنامه اثر می‌گذارد، از جمله اهداف و عنوان‌های حوزه‌های یادگیری و نیز دیدگاه حاکم بر انتخاب و سازمان‌دهی محتوا در حوزه یادگیری.

در مورد تفکر هم باید گفت ما این حوزه را قبلاً هم داشته‌ایم، اما به صورت بین‌رشته‌ای که البته برنامه مشخصی بر آن حاکم نبوده است.

به نظر من تفکر تنها حوزه یادگیری است که اگر واقعاً در آن یادگیری صورت گیرد، می‌شود مصداق «چون که صد آید نود هم پیش ماست». یعنی یادگیری در سایر حوزه‌ها بهتر صورت می‌گیرد. کسی که تفکر می‌کند می‌تواند دانش تجربی، ریاضی و ادبی را کسب کند. لذا بیش از همه تدوین برنامه تفکر و حکمت را ضروری می‌دانم. در این برنامه است که مشخص می‌شود ما در طول ۱۲ سال (و با احتساب پیش‌دبستانی ۱۴ سال)، چگونه باید تفکر را در مخاطبان پرورش دهیم؟ می‌خواهیم به مخاطبان کمک کنیم مراحل رشد تفکر را (با هر طبقه‌بندی) راحت‌تر طی کنند. عده‌ای تفکر را به قیاسی و استقرایی، و عده‌ای هم به تفکر منطقی، خلاق و نقاد طبقه‌بندی می‌کنند. با هر طبقه‌بندی که این کار را انجام می‌دهیم، بخشی از آن به صورت بین‌رشته‌ای در همه موضوعات درسی می‌تواند پی‌گیری شود، اما بخشی از آن که فلسفیدن نام دارد، به برنامه و ساعت مستقلی نیاز دارد. در این ساعت برخلاف ساعات درسی دیگر که دانش‌آموز درباره



ما در درس تفکر و سبک زندگی موضوعات را از حوزه‌های گوناگون علوم تجربی، اجتماعی، دینی و... انتخاب می‌کنیم و آن‌ها را دستاویزی برای تفکر فلسفی قرار می‌دهیم



درسی ما موضوع محور بوده، یعنی موضوع و مفاهیم موضوع بر برنامه‌ریزی غلبه داشته است. دوم اینکه دبیر این درس هم باید دبیر تخصصی باشد.

برای اینکه تفکر فلسفی را پرورش دهیم و آن را در درسی مانند علوم تجربی دنبال کنیم، ابتدا باید تغییراتی حاصل شود. نخست، برنامه‌ای که باید برای حوزه یادگیری علوم تجربی انتخاب شود، دیگر فقط علوم تجربی نیست و اهداف تفکر فلسفی را هم دنبال می‌کند. دوم، دبیری که می‌خواهد این درس را تدریس کند، دبیر تک‌رشته‌ای نیست، دبیر بین‌رشته‌ای است. یعنی بیش از اینکه بخواهد علوم تجربی را درس دهد، دنبال پرورش تفکر است. این موضوع قبلاً هم بود، اما نه خیلی قوی.

نکاتی که شما می‌گویید در درس‌هایی مانند زیست‌شناسی، فیزیک، ریاضی، شیمی و حتی در عربی هم بوده است. در ساعت‌های فیزیک یا علوم، معلمان به طور معمول از موضوعات فیزیک یا علوم تجربی برای پرورش تفکر و فلسفیدن استفاده می‌کنند یا فقط خود موضوع و مفاهیم را آموزش می‌دهند؟

معمولاً فقط خود موضوع و مفاهیم را آموزش می‌دهند. این نگاه از نظر من نگاه دایرةالمعارفی به کودک است. یعنی دانش آموز را به یک دایرةالمعارف تبدیل می‌کنیم که واقعاً هم، از این نظر، خروجی‌های

آموزش و پرورش دایرةالمعارف‌های خوبی هستند و می‌بینیم با چه درصد‌های بالایی از پس کنکور برمی‌آیند. اما وقتی بحث کاربرد دانش در زندگی‌شان مطرح می‌شود واقعاً بچه‌ها چقدر توانایی دارند؟

من فکر می‌کنم تألیف کتاب‌های درسی ما، بیش از آنکه به این بحث‌ها و حوزه‌ها مربوط باشد، مربوط به رویکرد است. رویکرد ما آماده کردن دانش آموز برای ورود به آموزش عالی بوده است. یعنی آموزش‌ها دانشگاه محور بوده است. شاید اگر دیدگاه و رویکرد آموزش‌ها به زندگی محوری^۱ تغییر می‌یافت، بهتر می‌توانستیم درباره این موضوع کار کنیم.

شما اصطلاح زندگی محوری را به کار بردید. این خوب است، اما حتی اگر محتوا را بر همین اساس انتخاب کنیم، تا وقتی دیدگاه حاکم بر آموزش‌های ما تغییر پیدا نکند، این محتواها به سؤال و جواب و حفظیات تبدیل می‌شوند و ارتباطی میان آن‌ها با زندگی ایجاد نمی‌شود.

بنابراین، ابتدا باید دیدگاه برنامه‌ریز تغییر پیدا کند و بپذیرد که انتخاب و سازمان‌دهی محتوا باید به گونه‌ای باشد که تفکر دانش آموز پرورش یابد. وقتی تفکر پرورش پیدا کند، برای همه زندگی قابل استفاده است. یعنی هر جا لازم باشد می‌تواند تفکر را به کار گیرد؛ چه در زندگی تحصیلی و شغلی و چه در زندگی خانوادگی و...

بنابراین، در مرحله نخست انتخاب محتوا باید به گونه‌ای باشد که تفکر دانش آموز پرورش یابد و واقعاً یادگیری اتفاق بیفتد نه اینکه حافظه پرورش یابد. اگر انتخاب محتوا با این دید انجام گیرد، دبیر صرفاً انتقال‌دهنده دانش نیست، بلکه تسهیل‌گر و مدیر فرایند یادگیری است. از سوی دیگر، دانش آموز هم دیگر فقط مصرف‌کننده دانش نیست بلکه تولیدکننده آن می‌شود، ولو اینکه قبلاً این دانش را فرد

دیگری تولید کرده باشد. بنابراین، کتاب به یک منبع تبدیل می‌شود که قرار نیست آن را حفظ کند، بلکه می‌تواند از منابع دیگری هم برای کسب دانش استفاده کند.

سال گذشته ما برنامه درسی جغرافیای پیش‌دانشگاهی را ارزیابی کردیم که رویکرد انتخاب محتوایش کاربردی بود. یکی از ابزارهای ارزیابی مشاهده بود. بنابراین، به استان‌های گوناگون و به کلاس‌های درس سر زدیم. در یکی از کلاس‌ها دبیر آن کلاس که از دبیران توانمند و تحصیل کرده هم به حساب می‌آمد، یک ربع اول کلاس مفاهیم را روی تخته نوشت و برای دانش‌آموزان تعریف کرد. سپس قسمت‌های مهم کتاب را معین کرد. بعد هم از بچه‌ها خواست کتاب‌های تستشان را آماده کنند! کاربرد رایانه در جغرافیا یکی از فصل‌ها بود. مدرسه کارگاه رایانه داشت، اما دانش‌آموزان رشته انسانی می‌گفتند حتی یک بار هم به این کارگاه نرفته‌اند و کارگاه فقط به دانش‌آموزان رشته ریاضی اختصاص دارد، چون آن‌ها درسی با عنوان رایانه دارند. یعنی کارگاه رایانه در مدرسه به یک کتاب در یک رشته اختصاص داده شده است و برای درس دیگری در رشته دیگر (جغرافیا) که دقیقاً چنین موضوعی دارد، حتی یک بار هم استفاده نشده است. در حالی که برنامه جغرافیای پیش‌دانشگاهی به صورت کاربردی تنظیم شده است، در عمل اجرا نمی‌شود.

بنابراین، بیش از همه باید دیدگاه‌ها تغییر پیدا کند. برای همین برنامه درسی ملی و حوزه‌های یادگیری هم می‌توانیم مطابق گذشته برنامه و کتاب موضوع محور بنویسیم و در مدرسه هم تدریس موضوع محور داشته باشیم و بچه‌ها هم درس‌ها را حفظ کنند و امتحان بدهند. تا زمانی که دیدگاه حاکم بر برنامه‌ریزی اصلاح نشود، هر قدر هم عنوان و کتاب عوض کنیم، اتفاقی نمی‌افتد.

